

متن پرسش

وقتی مهربون ترین آدم دنیا، وقتی دلنازک ترین آدم دنیا، تو را به خودش راهی نده و دست رد بهت بزنه یعنی خیلی بدبخت شدی. حسین، خودمانیم، تو دلت می آمد هیچ کسی را رد کنی؟ تو حتی دلت برای قاتلت هم سوخت ولی دست رد به من زدی. باشد، این هم بماند به یادگاری برای من و ابدیتم و اینهمه شرمندگی. حتما این ناکامی حق من است، وگرنه عدل شما که پایدار است. این بار از شما هم سوالی ندارم، این ها را فقط می نویسم مثل یک اقرارنامه، مثل یک وصیتنامه. باشد به یادگاری دست شما، باشد به امانت دست شما. ما که دستمان به خدا نرسید، به بالابلندانش هم نرسید، کاش این متن من به جای شما به دست رهبری می رسید، به دست نایب مهدی، بگذار اگر قرار است غرق شوم در عمیق ترین هایش غرق شوم، بگذار اگر قرار است طرد شوم از بالاترین هایش طرد شوم، بگذار اگر قرار است تمام شوم از کامل ترین هایش تمام شوم، بگذار اگر قرار است رانده شوم رو به کریم ترین ها بزنم که بعدها دلم نسوزد، بگذار اگر قرار است مجازات شوم اگر معدوم شوم اگر سوخته شوم به دست حضرت عدلشان باشد، به دست کریمان مردن مرگش شیرین تر است، بگذار اگر قرار است تمام شوم و بمیرم لاقط مرگ شیرین مرا در بر بگیرد، بگذار پایان این زیستن تلخ، این بودن تلخ، این راه تلخ، شیرین باشد. کاش این متن به دست ایشان می رسید، یا کاش صدای دردهای من، و کاش حرف های من، دوست دارم به ایشان برسد تا خبردار باشد که جوانی، جوانی اش طی شد، ولی به ناکامی، به غفلت، به بی خبری، ولی با اینهمه دوست داشت به راه او باشد، برای او باشد، ولی نشد، حالا در بی خیال ترین حالت ممکن به سر می برم، من وسط اقیانوس زندگی، وسط اقیانوس حیات بی هیچ کمکی، بی هیچ نیرویی، فقط غرق تماشای غرق شدن خویشم، تماما غرق تماشای تمام شدن خویشم، مثل من مثل آن کشاورزی است که روزها و مدتها در زمینش رفته و آمده و کار کرده و انتظار کشیده ولی اصلا جنس بذرش جنس پرورش یافتن نبوده، فقط زمین حیف شد و زمان حیف شد و آب و باد و خاک و حتی آتش هم حیف شد، آری آتش هم حتی حیف شد، اینهمه در انواع آتش سوختم ولی حالا از درد خامی دارم می میرم. سلام مرا به ایشان برسانید و فقط بگویید که گفت شرمنده، من در میان نبودم که بتوانم در میدان باشم. آری اگر اهل هدایت باشم پس شاید «علمه بحالی» کفایتم بکند، وگرنه نمی دانم کلید قفل روحم کجا افتاده که سری به خودم بزنم!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! با حضور دیروزین نمی توان در امروز و فردای خود زیست. باید به

حضور دیگری نظر کرد، وگرنه «تغابن» و «مغبون شدن». عرایضی در مورد سوره تغابن شروع شده است که خوب است به آنجا رجوع شود <https://lobolmizan.ir/sound/۱۵۱۴> موفق باشید